



Iranian Independent Islamic Human Rights Commission
کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران
لجنة حقوق الانسان الاسلاميه في ايران



تحليلی در مورد کنوانسیون جدید مصوب در قاره آفریقا راجع به خاتمه دهی خشونت علیه
زنان و نسبت آن با سایر موازین بین المللی

امور پژوهشی، آموزشی و ترویجی کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران

بهار ۱۴۰۵

توضیحات مقدماتی کمیسیون:

در جهان کنونی موضوع مقابله با خشونت علیه زنان یکی از اولویت های همه ملتهاست. در همین راستا در سطح ملی کشورها یا در سطح جهانی و منطقه ای اسناد متعدد حقوقی در این زمینه تصویب و در فرایند اجرا قرار گرفته است. در مراجع قضایی ملی یا بین المللی نیز رویه های متنوعی در این زمینه شکل گرفته که نشان از اهمیت موضوع در فرایندهای قضایی و اجرای عدالت دارد.

علیرغم گستردگی فعالیت ها برای مقابله با خشونت علیه زنان و دستاوردهای متنوع جهانی، اختلاف نظرهای قابل توجهی نیز بین کشورها و فرهنگ های گوناگون در خصوص موضوع وجود دارد. به عنوان مثال، برخی از فرهنگ ها مواردی چون استفاده ابزاری از زنان را در زمره خشونت علیه زنان محسوب می کنند در حالی که فرهنگ دیگر آنرا خشونت نمی داند بلکه جزو آزادی های زنان و امری مثبت تلقی می کند. هم چنین بعضی فرهنگ ها پاره ای از سنت های موجود در دیگر کشورها را خشونت علیه زنان می دانند در حالی که فرهنگ دیگر آن سنت ها را امری مفید برای زنان تفسیر می کنند. از حیث راهکارهای مقابله با خشونت علیه زنان، نیز یک چنین اختلاف نظرهایی مشهود است.

با همه تنوع دیدگاهها، از حیث حقوقی دو طیف فکری را می توان از هم تفکیک کرد: گروه اول عمدتاً روندهای مربوط به شناسایی مصادیق خشونت علیه زنان و راهکارهای مقابله با خشونت را بر اساس اسناد بین المللی و گفتمان جهان گستر ذیربط که بیشتر مبتنی بر نگرش جوامع غربی است، معرفی می کنند؛ در حالی که گروه دیگر از کشورها و جوامع معتقدند که نمی توان به اسناد و گفتمان مزبور و نگرش مورد ترویج کشورهای غربی، بسنده کرد بلکه باید علاوه بر بهره مندی از نکات خوب اسناد بین المللی، ملاحظات بومی، ملی، فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی هر کشور را مد نظر قرار داد. نوشتار حاضر نمونه ای از طرح بحث در این چارچوب است که به بهانه تدوین یک سند بین المللی خاص در سطح منطقه آفریقا تقریر یافته است.

چند ماه قبل کشورهای آفریقایی در سطح منطقه خود سند الزام آور مشترکی را با عنوان « کنوانسیون خاتمه دهی به خشونت علیه زنان و دختران » به تصویب رساندند که فارغ از اهمیت موضوع آن، حاوی نوعی نگاه و نگرش خاص در مباحثه دوگانه سابق الذکر است. نویسنده مقاله حاضر توضیحاتی در خصوص این سند و تفاوت نگاه آن با رویکرد جاری در محافل غربی که با عنوان « حقوق فمینیستی جهانی » ترویج و معرفی میشود، ارائه کرده است که می تواند برای فعالان در جوامع و کشورهای مختلف از جمله شرقی و یا اسلامی نیز در خور تأمل باشد.

ضمن تشکر از مترجم محترم، امید است برگردان این نوشتار موجز از زبان انگلیسی به فارسی، حساسیت های جامعه ما را نسبت به این قبیل مباحث در سطح جهانی ارتقا دهد و موجب شود که اولاً در تلاشها برای مقابله با خشونت علیه

زنان حضوری جدی و موثر داشته باشیم، ثانیاً با خودباوری و درک ملاحظات فرهنگی، اعتقادی، بومی و سیاسی و اجتماعی خود و بهره‌مندی شایسته از همه تجربیات و دستاوردهای مثبت جهانی بهترین راهکارها برای مقابله با خشونت علیه زنان را شناسایی، تدوین و اجرایی کنیم.

یادآوری می‌نماید که مترجم متن، معادل برخی کلمات مهم و برخی توضیحات را در زیر نویس متن درج نموده‌اند تا فهم مطالب برای مخاطب بهتر فراهم شود. چند مورد نیز کلماتی داخل براکت [] در خود متن افزوده شده تا هدف مزبور تامین شود.

امور پژوهشی، آموزشی و ترویجی کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران
خرداد ۱۴۰۵

♦ نویسنده: دکتر جولی آدا چوکو، استادیار دانشکده حقوق دانشگاه اُتاوا و وکیل دارای پروانه وکالت در استان اُنتاریو کانادا. وی پیش‌تر به عنوان استاد مدعو «آلن راک» و نیز پژوهشگر «شرلی گرینبرگ» در حوزه زنان و حرفه حقوق فعالیت داشته است.

♦ متصدی روند برگردان انگلیسی به فارسی: دکتر فریده طه، مدرس دانشگاه، وکیل دادگستری و همیار افتخاری کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران

♦ مآخذ: سامانه تخصصی حقوقی opiniojuris.org / نشر در هفتم می ۲۰۲۶

♦ شناسه متن: ۰۴/۱/۱۰۹

هر گونه نقل مطالب گزارش حاضر یا باز نشر جزئی یا کلی آن با ذکر مآخذ و رعایت استناد به امور پژوهشی کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، مجاز است.

معاهده جدید آفریقا درباره خشونت علیه زنان: چرخشی استعمارزدایانه در حقوق فمینیستی

جهان^۱؟

در فوریه ۲۰۲۵، اتحادیه آفریقا «کنوانسیون خاتمه دهی به خشونت علیه زنان و دختران»^۲ را به تصویب رساند؛ نخستین معاهده الزام‌آور در سطح قاره‌ای که به‌طور اختصاصی به مقابله با خشونت مبتنی بر جنسیت اختصاص یافته است. تصویب این کنوانسیون هم‌زمان با سی‌امین سالگرد اعلامیه و برنامه عمل پکن^۳ صورت گرفت؛ مناسبی که به‌طور گسترده فرصتی برای ارزیابی میزان پیشرفت جهانی در [روند] تحقق برابری جنسیتی تلقی می‌شود. اما این کنوانسیون صرفاً یک سند منطقه‌ای جدید در میان انبوه اسناد حقوقی موجود نیست، بلکه پرسشی بنیادی‌تر را مطرح می‌کند: آفریقا چگونه می‌تواند نه تنها مجری هنجارهای فمینیستی جهانی باشد، بلکه خود در تولید و شکل‌دهی به این هنجارها نیز نقش ایفا کند؟

در نگاه نخست، ممکن است تصویب این کنوانسیون غیرضروری به نظر برسد. خشونت علیه زنان و دختران پیش‌تر در قالب اسناد متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض

^۱ مقصود نویسنده از Global Feminist Law شاخه‌ای مستقل از علم حقوق نیست، بلکه مجموعه هنجارها، اصول، رویه‌ها و تحولات حقوقی مرتبط با حقوق زنان و برابری جنسیتی در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای است که از طریق اسناد بین‌المللی، رویه نهادهای نظارتی، آرای مراجع قضایی و ادبیات حقوقی توسعه یافته است. طبیعتاً در این مجموعه، سهم دولتهای غربی برای جهانی سازی گفتمان مورد نظر خود، بیش از سهم دیگر کشورها برجسته است. بدین ترتیب، اصطلاح «حقوق فمینیستی جهانی» در این مقاله به معنای یک چارچوب هنجاری فراملی به کار رفته است، نه یک رشته مستقل حقوقی (توضیح افزوده بر متن)

^۲ Convention on Ending Violence Against Women and Girls - CEVAWG

^۳ Beijing Declaration and Platform for Action, adopted at the Fourth World Conference on Women, Beijing, China, 15 September 1995

علیه زنان؛^۴ توصیه‌های عمومی این کنوانسیون درباره خشونت مبتنی بر جنسیت^۵ و نیز پروتکل منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها درباره حقوق زنان در آفریقا (پروتکل ماپوتو)^۶؛

بدین ترتیب، این پرسش مطرح می‌شود که چرا به معاهده‌ای دیگر نیاز است؟

این نوشتار استدلال می‌کند که این کنوانسیون صرفاً لایه‌ای دیگر به تعهدات حقوقی [بین‌المللی] موجود نمی‌افزاید بلکه مداخله‌ای استعمارزدایانه در حکمرانی فمینیستی جهانی به شمار می‌رود؛ مداخله‌ای که ضمن تکمیل چارچوب‌های موجود، آنها را به نقد نیز می‌کشد. اهمیت این کنوانسیون تنها در مقرراتی که وضع می‌کند نهفته نیست، بلکه در شیوه‌ای است که مسئله خشونت، اشخاص تحت حمایت و نیز مرجعیت تعیین هنجارهای حقوقی فمینیستی را بازتعریف می‌کند.

محدودیت‌های چارچوب‌های جهانی

طی چند دهه گذشته، تلاش‌های جهانی برای مقابله با خشونت علیه زنان و دختران عمدتاً بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر استوار بوده است. کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان که در سال ۱۹۷۹ تصویب شد، همچنان مهم‌ترین سند حقوق بین‌الملل در حوزه حقوق زنان محسوب می‌شود. این کنوانسیون خشونت مبتنی بر جنسیت را نوعی تبعیض

^۴ Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women

^۵ توصیه‌های عمومی، تفاسیر رسمی کمیته رفع تبعیض علیه زنان از مفاد کنوانسیون CEDAW هستند. هرچند این اسناد الزام‌آور نیستند، اما به عنوان معتبرترین منبع تفسیری کنوانسیون شناخته می‌شوند. در زمینه خشونت مبتنی بر جنسیت، مهم‌ترین آنها توصیه‌های عمومی شماره ۱۹ (۱۹۹۲) و شماره ۳۵ (۲۰۱۷) هستند که عنوان انگلیسی آن بشرح زیر است: (توضیح افزوده بر متن)

Committee on the Elimination of Discrimination against Women, General Recommendation No. 19: Violence against Women, 1992.

Committee on the Elimination of Discrimination against Women, General Recommendation No. 35 on Gender-based Violence against Women, Updating General Recommendation No. 19, 2017.

^۶ Protocol to the African Charter on Human and Peoples' Rights on the Rights of Women in Africa (adopted 11 July 2003, Maputo, Mozambique), entered into force 25 November 2005.

علیه زنان تلقی می‌کند، اما این امر را به صورت غیرمستقیم انجام می‌دهد؛ زیرا خشونت به طور صریح در متن کنوانسیون جرم‌انگاری یا تعریف نشده، بلکه از طریق تفسیرهای ارائه‌شده در توصیه‌های عمومی شماره ۱۹ و ۳۵ [مرجع نظارتی این کنوانسیون یعنی کمیته رفع تبعیض علیه زنان] مورد شناسایی قرار گرفته است. با وجود اهمیت فراوان این توصیه‌ها، آنها از نظر حقوقی الزام‌آور نیستند. گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد در ادوار مختلف درباره خشونت علیه زنان بارها تأکید کرده‌اند که در وجه فقدان یک معاهده جهانی مستقل و الزام‌آور^۷ در این خصوص، پاسخگو ساختن دولت‌ها با دشواری‌های جدی روبه‌رو است. اگرچه اسناد موسوم به حقوق نرم^۸ نقش مهمی در توسعه هنجارهای بین‌المللی ایفا کرده‌اند اما محدودیت‌های آنها در ناکامی‌های مکرر دولت‌ها در اجرای مؤثر این استانداردها به خوبی آشکار شده است.

اسناد منطقه‌ای کوشیده‌اند این خلأ را جبران کنند. پروتکل ماپوتو که در سال ۲۰۰۳ به تصویب رسید، به طور گسترده یکی از پیشروترین اسناد حقوق زنان در حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود. این پروتکل با حساسیت نسبت به شرایط خاص کشورهای آفریقایی، موضوعاتی همچون حقوق باروری، رویه‌های زیان‌بار سنتی و آج‌آی وی و ایدز^۹ را مورد توجه قرار داده است. همچنین، کنوانسیون استانبول در اروپا نیز استانداردهای جامعی درباره پیشگیری، حمایت از قربانیان و تعقیب کیفری مرتکبان ارائه کرده است.

بااین حال، حتی این اسناد نیز خلأهای مهمی دارند. اشکال نوظهور خشونت، از جمله خشونت دیجیتال، جابه‌جایی‌های ناشی از تغییرات اقلیمی و خشونت در اقتصادهای غیررسمی، به طور یکنواخت در این چارچوب‌ها مورد توجه قرار

^۷ حقوق نرم (Soft Law) به اسناد و استانداردهای غیرالزام‌آور بین‌المللی گفته می‌شود که هرچند فاقد نیروی الزام‌آور حقوقی‌اند، اما در تفسیر قواعد، توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و شکل‌گیری رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی تأثیر قابل توجهی دارند. (توضیح افزوده بر متن)

^۸ HIV (Human Immunodeficiency Virus) به معنای ویروس نقص ایمنی انسانی و AIDS (Acquired Immunodeficiency Syndrome) به معنای سندرم نقص ایمنی اکتسابی است، HIV عامل ایجاد بیماری AIDS محسوب می‌شود. (توضیح افزوده بر متن)

نگرفته‌اند. مهم‌تر از آن، بسیاری از اسناد جهانی و منطقه‌ای همچنان بر مفاهیم و دسته‌بندی‌های جهان‌شمول تکیه دارند؛ مفاهیمی که در بسیاری موارد قادر به بازتاب واقعیت‌های زیسته زنان در کشورهای جنوب جهانی نیستند.

خشونت در بافتار^۹ [اجتماعی]: چرا آفریقا اهمیت دارد؟

خشونت علیه زنان در آفریقا، هم ابعاد مشترکی با سایر نقاط جهان دارد و هم واجد ویژگی‌هایی کاملاً خاص و زمینه‌مند محلی [دارای ویژگی‌های برخاسته از شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی این قاره]. این خشونت اشکالی همچون خشونت خانگی، خشونت جنسی، ازدواج کودکان و ختنه زنان را دربرمی‌گیرد، اما همزمان تحت تأثیر شرایط ساختاری نظیر منازعات مسلحانه، آوارگی، ناامنی اقتصادی و تکثر نظام‌های حقوقی نیز قرار دارد. در بسیاری از جوامع آفریقایی، خشونت علیه زنان امری خصوصی تلقی شده و معمولاً در چارچوب خانواده یا جامعه محلی حل و فصل می‌شود، نه از طریق نظام رسمی عدالت کیفری. زنان بازمانده خشونت غالباً با انگ اجتماعی، سرزنش قربانی و طرد اجتماعی روبه‌رو هستند. میزان گزارش‌دهی این جرائم نیز پایین است؛ نه فقط به دلیل فشارهای فرهنگی بلکه به علت بی‌اعتمادی به نهادهای دولتی که اغلب فاسد، غیرقابل دسترس یا حتی همدست مرتکبان تلقی می‌شوند. این وضعیت صرفاً حاصل شرایط امروز نیست، بلکه ریشه در تاریخ استعمار، نظامی‌گری و حاشیه‌رانی اقتصادی دارد. نظام‌های حقوقی استعماری روابط جنسیتی را دگرگون کردند، ساختارهای مردسالار را تقویت نمودند و چارچوب‌های حقوقی‌ای را بر جای گذاشتند که همچنان در شکل‌دهی به نابرابری‌های معاصر نقش دارند. کنوانسیون حاضر با آگاهی از این واقعیت‌های چندلایه طراحی شده است. مواد ۱ و ۳ این کنوانسیون تعریفی گسترده از خشونت ارائه

^۹ Violence in Context

می‌کنند که نه تنها خشونت خانگی و جنسی، بلکه زن‌کشی^{۱۰}، خشونت سایبری، بهره‌کشی اقتصادی در بازار کار غیررسمی و آسیب‌های ناشی از درگیری‌های مسلحانه و بلایای طبیعی را نیز در بر می‌گیرد. این گستردگی مفهومی، فاصله‌ای آشکار با چارچوب‌های پیشین ایجاد کرده و خشونت را در متن واقعی زندگی زنان آفریقایی قرار می‌دهد. در نتیجه، فهم خشونت علیه زنان در آفریقا صرفاً از طریق اعمال هنجارهای کلی و جهان‌شمول امکان‌پذیر نیست؛ بلکه مستلزم توجه مستمر به بافت اجتماعی، پیشینه تاریخی و روابط قدرت است. این تحول، اهمیت ویژه‌ای دارد. فمینیسم استعمارزدا^{۱۱} سلطه معرفت‌شناسی‌های غربی بر نظام حکمرانی جهانی را به چالش می‌کشد و خواهان به رسمیت شناختن شیوه‌های متکثر شناخت، زیستن و سازمان‌دهی حیات اجتماعی است. رویکرد فوق، این فرض را که چارچوب‌های جهان‌شمول را می‌توان بدون توجه به تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی در همه جوامع اجرا کرد، مورد انتقاد قرار می‌دهد و در مقابل، بر ضرورت اتخاذ رویکردهایی تأکید می‌کند که ریشه در زمینه‌های محلی و تجربه‌های تاریخی هر جامعه داشته باشند.

کنوانسیون به مثابه مداخله‌ای استعمارزدایانه

کنوانسیون خاتمه‌دهی به خشونت علیه زنان و دختران در مقطعی حساس وارد عرصه شده است. تصویب آن هم‌زمان با سی‌امین سالگرد اعلامیه پکن، نشانه تغییری در نحوه شکل‌گیری مرجعیت حقوق فمینیستی است. اگر اعلامیه پکن اصل بنیادین «حقوق زنان، حقوق بشر است» را در سطح جهانی تثبیت کرد، این کنوانسیون بر این نکته تأکید می‌کند که بیان و تفسیر این حقوق نیز باید بر پایه زمینه‌های معرفتی، تاریخی و سیاسی متنوع جوامع مختلف صورت گیرد.

^{۱۰} Femicide

^{۱۱} Decolonial Feminis رویکردی است که با نقد جهان‌شمول‌انگاری فمینیسم غربی، بر ضرورت فهم مسائل زنان بر پایه تجربه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جوامع غیرغربی و میراث استعمار تأکید می‌کند. (توضیح افزوده بر متن)

از منظر فمینیسم استعمارزدا، این تحول اهمیت ویژه‌ای دارد. فمینیسم استعمارزدا سلطه معرفت‌شناسی‌های غربی بر نظام حکمرانی جهانی را به چالش می‌کشد و خواهان به رسمیت شناختن شیوه‌های متکثر شناخت، [نحوه] زیست و سازمان‌دهی حیات اجتماعی است. رویکرد مزبور، این فرض را که چارچوب‌های [با تفسیر غربی و ادعای] جهان‌شمول را می‌توان بدون توجه به تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی در همه جوامع اجرا کرد، مورد انتقاد قرار می‌دهد و در مقابل بر ضرورت اتخاذ رویکردهایی تأکید می‌کند که ریشه در زمینه‌های محلی و تجربه‌های تاریخی هر جامعه داشته باشند.

کنوانسیون خاتمه دهی به خشونت علیه زنان و دختران و رویکرد استعمارزدا یانه آن

کنوانسیون حاضر این رویکرد را از چند جهت بازتاب می‌دهد:

نخست، این کنوانسیون به صراحت آسیب‌پذیری‌های تقاطعی^{۱۲} را به رسمیت می‌شناسد. مقدمه و مواد ۷ تا ۹ تصریح می‌کنند که خشونت علیه زنان تحت تأثیر آشکال متداخل و هم‌پوشان تبعیض قرار دارد؛ از جمله تبعیض مبتنی بر نژاد، قومیت، معلولیت، سن، وضعیت اقتصادی-اجتماعی و موقعیت جغرافیایی. این مقررات همچنین خطرات مضاعفی را که پناهندگان، آوارگان داخلی و زنان شاغل در بخش‌های غیررسمی اقتصاد با آن مواجه‌اند، شناسایی می‌کنند. کنوانسیون با پرداختن به خشونت در محیط‌هایی مانند محیط کار، فضای سایبری و بخش‌های غیررسمی اشتغال (مواد ۸ و ۹)، از دسته‌بندی‌های سنتی و محدود حقوقی فراتر می‌رود و به واقعیت‌های روزمره زندگی زنان توجه می‌کند. دوم، کنوانسیون، نقش فرهنگ را بازتعریف می‌کند. مواد ۶ و ۱۰ از رویکردی که فرهنگ را صرفاً منشأ خشونت یا مانعی برای تحقق حقوق زنان می‌دانست، فاصله می‌گیرند. در عوض، این مواد "ارزش‌ها و هنجارهای آفریقایی" را

^{۱۲} Intersectional Vulnerabilities

به عنوان ظرفیت‌هایی بالقوه برای ایجاد تحول معرفی می‌کنند؛ از جمله از طریق ترویج مفهوم "مردانگی مثبت"^{۱۳} و راهبردهای مبتنی بر مشارکت جامعه محلی. این بازتعریف، سلسله‌مراتب‌های معرفتی‌ای را که جوامع آفریقایی را ذاتاً مردسالار یا نیازمند اصلاح از سوی نظام‌های حقوقی خارجی تلقی می‌کنند، به چالش می‌کشد. با این حال، همین رویکرد، نگرانی مهمی نیز ایجاد می‌کند؛ زیرا در صورت فقدان تضمین‌های کافی، استناد به فرهنگ ممکن است خود به ابزاری برای تقویت اقتدار مردسالارانه و توجیه استمرار تبعیض علیه زنان تبدیل شود.

سوم، این کنوانسیون حکمرانی مشارکتی را در ساختار خود نهادینه کرده است. بر اساس بند ۲ ماده ۱۱، دولت‌ها موظف‌اند با مدافعان حقوق بشر زنان و سازمان‌های جامعه مدنی همکاری کرده و از آنان حمایت کنند.

این تعهد با الزاماتی در زمینه جمع‌آوری داده‌ها و تولید دانش، بند (ii) از ماده ۴ (a) و ماده ۵ (c) تقویت شده است؛ به گونه‌ای که امکان مشارکت بازیگران محلی و مردمی در فرآیند سیاست‌گذاری و اجرای مقررات فراهم می‌شود. از این منظر، کنوانسیون، زنان آفریقایی را صرفاً دریافت‌کنندگان حمایت‌های حقوقی تلقی نمی‌کند، بلکه آنان را تولیدکنندگان دانش و کنشگران اصلی تحول اجتماعی می‌شناسد.

در مجموع، این ویژگی‌ها سبب می‌شوند که کنوانسیون حاضر صرفاً یک سند فنی و حقوقی نباشد؛ بلکه به عرصه‌ای برای مداخله معرفتی^{۱۴} تبدیل شود؛ مداخله‌ای که بر این ایده تأکید می‌کند که آفریقا تنها دریافت‌کننده هنجارهای جهانی نیست، بلکه خود یکی از تولیدکنندگان فعال حقوق بین‌الملل فمینیستی به شمار می‌رود.

^{۱۳} Positive Masculinity

رویکردی که مردان و پسران را به پذیرش الگوهای رفتاری مبتنی بر برابری جنسیتی، احترام به کرامت و حقوق زنان، مسئولیت‌پذیری، پرهیز از خشونت و مشارکت در پیشگیری از خشونت علیه زنان و دختران تشویق می‌کند. (توضیح افزوده بر متن)

^{۱۴} Epistemic Intervention

تلاشی برای به چالش کشیدن شیوه‌های مسلط تولید و اعتباربخشی به دانش و وارد کردن دیدگاه‌ها و نظام‌های دانشی کمتر شنیده‌شده به فرآیند شکل‌گیری هنجارها و سیاست‌ها. (توضیح افزوده بر متن)

چالش‌ها، سکوت‌ها و تنش‌های موجود

البته این بدان معنا نیست که این کنوانسیون فاقد ایراد یا چالش است. بررسی دقیق‌تر مفاد آن نشان می‌دهد که این سند با مجموعه‌ای از تنش‌ها و ابهامات مواجه است که می‌تواند ظرفیت استعمارزدایانه آن را با محدودیت روبه‌رو سازد. شاید مهم‌ترین چالش آن، دولت‌محور بودن^{۱۵} این کنوانسیون باشد. این سند اجرای مقررات خود را تا حد زیادی بر نهادهای دولتی – از جمله قانون‌گذاری، پلیس و دستگاه قضایی – استوار کرده است. با این حال، برای بسیاری از زنان آفریقایی دولت نه تنها نقش حامی و محافظ را ایفا نمی‌کند، بلکه خود یکی از منابع تولید خشونت است. مواردی همچون خشونت پلیس، نظامی‌گری و وجود قوانین تبعیض‌آمیز این فرض را که صرفاً تقویت ظرفیت‌های دولت به کاهش خشونت علیه زنان خواهد انجامید، با تردید جدی مواجه می‌سازد. اگرچه کنوانسیون در برخی مقررات خود، از جمله بند (f) ماده ۷، به ضرورت پاسخگویی بازیگران دولتی و همچنین غیردولتی اشاره می‌کند، اما از پرداختن کامل به این واقعیت که خود نهادهای دولتی نیز در بازتولید ساختاری خشونت جنسیتی نقش دارند، فراتر نمی‌رود و این مسئله را به طور بنیادین مورد مواجهه قرار نمی‌دهد.

تأکید بر عدالت کیفری و چالش‌های آن

تأکید کنوانسیون بر پاسخ‌های مبتنی بر نظام عدالت کیفری نیز نگرانی‌های دیگری را برمی‌انگیزد. اگرچه پاسخگو ساختن مرتکبان امری ضروری است، اما اتکای بیش از حد به رویکردهای کیفری و مجازات محور این خطر را در

^{۱۵} State-Centric

پی دارد که منطق‌های کیفرگرایانه^{۱۶} را بازتولید کند؛ رویکردهایی که تأثیر چندانی بر رفع عوامل ساختاری و ریشه‌ای ایجادکننده خشونت ندارند. در بسیاری از موارد، زنان بازمانده خشونت بیش از آنکه خواهان تعقیب و مجازات مرتکب باشند، به دنبال راهکارهایی هستند که امنیت، حمایت اقتصادی و آشتی و بازسازی روابط اجتماعی را در اولویت قرار دهد؛ نیازهایی که نظام‌های رسمی عدالت کیفری همواره قادر به تأمین آنها نیستند.

اگرچه این کنوانسیون با به رسمیت شناختن نقش بازیگران اجتماعی و محلی (بند ۲ ماده ۱۱) تا حدودی درصدد رفع این کاستی برآمده است، اما همچنان این پرسش اساسی بی‌پاسخ مانده است که چگونه می‌توان نظام‌های عدالت متکثر را به شکلی مؤثر و معنادار در سازوکارهای رسمی ادغام کرد. علاوه بر این، دسترسی به عدالت همچنان برای بسیاری از زنان، نابرابر است. موانعی همچون هزینه‌های دادرسی، فاصله جغرافیایی، آنگ اجتماعی و سوگیری‌های نهادی، دسترسی مؤثر زنان به عدالت را محدود می‌کنند. حتی در کشورهایی که چارچوب‌های حقوقی نسبتاً پیشرفته‌ای وجود دارد، ظرفیت تحول‌آفرین این قوانین غالباً به دلیل اجرای ضعیف و تداوم نابرابری‌های ساختاری تضعیف می‌شود. این چالش‌ها به مسئله‌ای بنیادی‌تر اشاره دارند: همان نهادهایی که مأمور مقابله با خشونت هستند، ممکن است خود در بازتولید آن نیز نقش داشته باشند.

فراتر از نتایج؛ اهمیت فرآیند و مشارکت

فمینیسم استعمارزدا تنها به نتایج قوانین توجه ندارد، بلکه فرآیند شکل‌گیری آنها را نیز موضوع بررسی قرار می‌دهد. این رویکرد صرفاً نمی‌پرسد که یک سند حقوقی چه می‌گوید، بلکه این پرسش را نیز مطرح می‌کند که این سند چگونه

^{۱۶} Carceral Logics

چارچوب‌های فکری و نهادی هستند که در آنها پاسخ به مسائل اجتماعی، به‌ویژه خشونت مبتنی بر جنسیت، عمدتاً از طریق سازوکارهای کیفری مانند جرم‌انگاری، تشدید مجازات و اتکای گسترده به نهادهای پلیسی و زندان صورت می‌گیرد. این منطق‌ها در ادبیات جرم‌شناسی انتقادی و فمینیسم کیفری به دلیل تمرکز بیش از حد بر تنبیه و غفلت از ریشه‌های ساختاری خشونت، مورد نقد قرار گرفته‌اند. (توضیح افزوده بر متن)

تدوین شده است؟ چه کسانی در شکل‌گیری هنجارها مشارکت داشته‌اند؟ و دانش و تجربه چه افرادی در این فرآیند معتبر شناخته شده است؟ این پرسش‌ها در مورد این سند نیز اهمیت فراوان دارند. تا چه اندازه جنبش‌های مردمی زنان در تدوین این کنوانسیون مشارکت داشته‌اند؟ دیدگاه‌های متنوع، به‌ویژه نظرات گروه‌های به حاشیه رانده‌شده، تا چه حد در فرآیند تدوین آن انعکاس یافته است؟

بدون مشارکت واقعی و مؤثر، حتی پیشرفته‌ترین چارچوب‌های حقوقی نیز ممکن است همان ساختارهای سلسله‌مراتبی را که در صدد برچیدن آنها هستند، بازتولید کنند. شواهد اولیه نشان می‌دهد که کنوانسیون [مورد بحث] مقرراتی را برای به رسمیت شناختن نقش جامعه مدنی و بازیگران محلی پیش‌بینی کرده است؛ با این حال، اینکه این امر تا چه اندازه بازتاب‌دهنده فرآیند واقعی تدوین کنوانسیون بوده و چگونه بر اجرای آن اثر خواهد گذاشت، همچنان پرسشی باز باقی مانده است. در نهایت، مسئله اجرای کنوانسیون اهمیت اساسی دارد.

اسناد منطقه‌ای آفریقا در گذشته نیز غالباً با چالش‌هایی مانند تصویب و اجرای مؤثر مواجه بوده‌اند. موفقیت این سند تنها به آرمان‌های هنجاری و محتوای حقوقی آن وابسته نیست، بلکه به اراده سیاسی دولت‌ها، ظرفیت نهادهای اجرایی و استمرار فعالیت‌های حمایتی و مطالبه‌گرانه نیز بستگی دارد. در این میان، سازمان‌های جامعه مدنی، نهادهای منطقه‌ای و شرکای بین‌المللی همگی در تبدیل مقررات این کنوانسیون به اقدامات عملی و مؤثر نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت.

نتیجه‌گیری: بازنویسی مرجعیت حقوق فمینیستی^{۱۷}

نباید کنوانسیون خاتمه دهی به خشونت علیه زنان و دختران را صرفاً معاهده‌ای دیگر در مبارزه با خشونت مبتنی بر جنسیت تلقی کرد. اهمیت این کنوانسیون در تلاش آن برای بازتعریف چارچوب و منطق این مبارزه نهفته است. این کنوانسیون از طریق تعریف گسترده خشونت (مواد ۱ تا ۳)، به رسمیت شناختن رویکرد تقاطع‌مندی (مواد ۷ تا ۹)، بازتعریف نقش فرهنگ (مواد ۶ و ۱۰)، مشارکت دادن بازیگران مردمی (بند ۲ ماده ۱۱) و پیش‌بینی سازوکارهای الزام‌آور اجرا (ماده ۱۴)، از یک سو هنجارهای موجود حقوق فمینیستی را تثبیت می‌کند و از سوی دیگر جهت‌گیری آنها را دگرگون می‌سازد. در عین حال، اتکای این کنوانسیون به رویکردهای دولت‌محور و کیفری‌گرایانه نشان می‌دهد که اصلاحات حقوقی، بدون تحولات عمیق ساختاری، با محدودیت‌های جدی مواجه خواهند بود. بنابراین پرسش اصلی این نیست که آیا این سند از منظر صرفاً حقوقی معاهده‌ای ضروری بوده است یا خیر؛ بلکه پرسش اساسی این است که آیا این کنوانسیون می‌تواند شیوه فهم، مواجهه و حکمرانی بر خشونت علیه زنان را دگرگون کند؟ از این منظر، کنوانسیون هم یک دستاورد و هم یک دعوت است؛ دستاوردی در جهت ایجاد یک چارچوب منطقه‌ای منسجم برای مقابله با خشونت علیه زنان، و دعوتی برای بازاندیشی در حوزه مبانی معرفتی حقوق فمینیستی جهانی. موفقیت این پروژه نه تنها به تصویب و اجرای مؤثر کنوانسیون [مورد بحث] بستگی دارد، بلکه به این امر نیز وابسته است که آیا می‌تواند [این کنوانسیون] به وعده استعمارزدایانه خود وفادار بماند؛ وعده‌ای که بر محوریت دادن به صداها، تجربه‌های زیسته و نظام‌های دانشی زنانی استوار است که این کنوانسیون درصدد حمایت از آنان است.

^{۱۷} Rewriting Feminist Legal Authority

به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن مفروضات سنتی درباره مرجعیت تولید، تفسیر و اعتباربخشی به حقوق در حوزه فمینیسم مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد. این رویکرد تلاش می‌کند انحصار معرفتی حقوق بین‌الملل و حقوق بشر را به چالش بکشد و با وارد کردن تجربه‌ها، صداها و دانش‌های به حاشیه‌رانده‌شده، چارچوب‌های جدیدی برای فهم و توسعه حقوق زنان ایجاد کند. (توضیح افزوده بر متن)